

تربیت دینی و فاعل ارادی

علی مصباح* / عباس گرابی**

چکیده

در بخش اول این مقاله، برای رسیدن به برخی مبانی تربیت دینی، به تبیین مبادی افعال ارادی انسان از دید فیلسوفان می‌پردازیم. با تبیین مبادی افعال ارادی انسان، نشان خواهیم داد که انسان برای انجام عملی ارادی، ابتدا به معرفت و شناخت نیازمند است. پس از آن باید اذعان به مفید بودن فعل کند و به دنبال آن میل و گرایش در او ایجاد شود و این میل به قدری شدت یابد که منجر به اراده و پس از آن، انجام فعل، شود. فروعاتی که از این تبیین تفریع می‌شود، می‌تواند به منزله مبانی در تربیت دینی استفاده شود. در بخش دوم، پس از تعیین اهداف تربیت دینی از یک طرف، و به‌کارگیری فروعات به‌دست‌آمده از طرف دیگر، به بررسی برخی از راه‌کارهایی می‌پردازیم که ما را در نیل به اهداف تربیت دینی یاری می‌رساند.

کلیدواژه‌ها: تربیت دینی، فاعل ارادی، مبادی افعال، علت فاعلی، علت غایی، شوق.

* دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره. دریافت: ۸۸/۹/۱۰ - پذیرش: ۸۸/۱۰/۱۳

** کارشناس ارشد علوم تربیتی

مقدمه

تربیت دینی برنامه‌ای است که هدف آن تقویت باورهای دینی و التزام عملی به آموزه‌های دینی است. این موضوع بدون شناخت انسان، اگر نگوئیم ناممکن، دست‌کم امری است در معرض خطاهای بزرگ. به بیان دیگر، آموزه‌های تربیتی در متن دین، ابزاری مطمئن برای تربیتی شایسته از انسان است و شناخت این آموزه‌ها و نظام‌بخشی به آنها، از امور لازم می‌باشد. از این‌رو، وظیفه عالمان دلسوز است که برای استخراج و نمایاندن این گنج نیمه‌پنهان، تلاشی مضاعف داشته باشند و با پروراندن میراث گرانبهای بجا مانده از سلف بی‌ظنیر، آن را به نسل‌های آینده تقدیم کنند.

اما این یک بخش از وظیفه است و یک بال پرواز. بخش دیگر آن شناخت موضوع این آموزه‌های تربیتی، یعنی انسان است. مربی دینی افزون بر شناخت آموزه‌های دینی، باید بداند این آموزه‌ها برای چه موجودی و با چه ویژگی‌هایی فرستاده شده است. در درون او چه می‌گذرد؟ چه امیال و گرایش‌های دارد؟ چگونه فعلی را انجام می‌دهد یا فعلی را ترک می‌کند؟ و صدها پرسش دیگر. این، بال دیگر پرواز به سمت قله اهداف تربیت دینی است.

دست‌کم دو امر را می‌توان از پیامدهای این شناخت دانست: الف) چنین شناخت‌هایی از انسان به مربی کمک می‌کند تا بسیار راحت‌تر بین انسان و دین آشتی برقرار کند. وقتی از دردها و نیازهای انسان خبر داشته باشد، می‌تواند داروی این دردها و رافع این نیازها را از درون دین شناسایی کند و به او ارائه دهد؛ ب) مربی مهارت مخاطب‌شناسی پیدا می‌کند که از امور لازم در تربیت است؛ مهارتی که اوچ آن را می‌توان در انبیا و امامان معصوم‌علیهم‌السلام دید. در این میان، تلاش فیلسوفان، به‌ویژه فیلسوفان مسلمان، برای شناخت انسان، باارزش و گرانبهاست که می‌توان از آن برای ترسیم مبانی تربیت دینی استفاده کرد.

پیشینه

تربیت دینی اساسی‌ترین هدف انبیاء بوده است: و از آنجا که اولین انسان، پیامبر الهی نیز بوده است، می‌توان موضوع تربیت دینی را همزمان با خلقت انسان دانست؛ یعنی با خلقت انسان، تربیت دینی او نیز مطرح بوده است؛ اما یکی از راه‌کارهایی که از ابتدا تمام انبیای الهی و افراد علاقه‌مند به تربیت صحیح انسان مطرح می‌کرده‌اند، توجه دادن به شناخت نفس، استعدادها و قوای درونی انسان بوده است؛ تا آنجا که جمله «من عرف نفسه فقد عرف ربه» جهانی شده است. شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه می‌فرمایند:

جمله «من عرف نفسه، فقد عرف ربه»: هر کس خودش را بشناسد، خدا خویش را شناخته است»، از جملات معروف جهان است، قبل از اسلام هم این جمله گفته شده است، سقراط هم گفته است، در هند هم خیلی‌ها گفته‌اند...^۱. این جمله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده که فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۲: کسی که خود را شناخت، حتماً خدای خویش را شناخته است». حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ»^۳ به فوز اکبر رسیده است کسی که به معرفت نفس دست یابد».

حکیمان و فیلسوفان نیز کتاب‌هایی را در این زمینه تصنیف کرده‌اند که می‌توان به کتب *فی النفس* از ارسطو، *رساله نفس* از شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا و *النفس* از ابن‌باجه و «جلد هشتم *سفر اربعه* از صدرالمتألهین اشاره کرد. از جمله دستاوردهای فیلسوفان درباره در بحث معرفت نفس، تبیین مبادی افعال اختیاری انسان و چگونگی صدور فعل از او می‌باشد.

مبادی افعال اختیاری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
هر نوعی از انواع جوهری، مبدئی است که افعالی که کمال ثانی برای آن نوع

هستند، به آن نسبت داده می‌شود؛ بنابراین، نفس انسانی که یک صورت جوهری و ذاتاً مجرد از ماده است، اما در مقام فعل متعلق به ماده می‌باشد، علت فاعلی افعالی است که از انسان صادر می‌شود. اما بدیهی است که صرف وجود نفس برای تحقق فعل کافی نیست، بلکه برای فاعلیت نفس شرایطی لازم است. در تبیین زیر در پی آنیم که این شرایط را کشف کنیم:

انسان موجودی مختار است و در تحقق افعالش تصمیم و اراده او تأثیرگذار است و آدمی این را با علم حضوری درمی‌یابد.

این که فردا این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم^۴

و چه علمی نیکوتر از علم حضوری! که عالم، با خود واقعیت بدون واسطه صورت و مفاهیم ذهنی مواجه است. اما فعلی اختیاری شمرده می‌شود که ناشی از دو عنصر علم و حب باشد. آنچه این مهم را برای انسان فراهم می‌کند، از طرفی وجود قوای ادراکی و قوای شوقی در نفس انسانی، و از طرف دیگر، امیال و گرایش‌های فطری در وجود اوست؛ مانند تمایل به تکامل که همچون قطب‌نمایی جهت حرکت را به او نشان می‌دهند. در انسان کمالات و استعدادهایی است که تشنه به فعلیت رساندن آنهاست. اما در ابتدا این میل، گرایشی سرگردان و نامتعیین است و برای متعین شدن آن نیاز به شناخت دارد. از این روی، آنچه را که تشخیص دهد برای او مفید است و موجب تکاملش می‌شود، به آن تمایل پیدا می‌کند. در اینجا میل و گرایش سرگردان او تعین یافته، و مسیر خود را مشخص می‌یابد. از این رو نیاز به آن دارد که پیش از انجام کار، آن را تصور و مفید کمال بودن آن را تصدیق کند. به دنبال تصدیق به مفید بودن، شوق به انجام آن کار در نفس پدید می‌آید و در صورت شدت یافتن شوق، آن را اراده می‌کند و پس از اراده، قوای عامل که حرکت‌دهنده عضلات هستند، فعل را انجام می‌دهند. بنابراین، پس می‌توان مراحل انجام فعل ارادی را در انسان این‌گونه برشمرد:

تصوّر فعل ← تصدیق به مفید بودن ← شوق ← شوق مؤکد ← اراده فعل

صدرالمتألهین مبادی افعال اختیاری انسان را چنین بر می‌شمرد: «... تصور فعل و مراحل‌ی که بعد از آن ظاهر می‌شوند و عبارتند از اعتقاد به وجود منفعت در آن فعل، سپس برانگیخته شدن شوق از ناحیه قوه شوقیه، سپس تأکید و شدت یافتن آن شوق تا جایکه اجماع که اراده نامیده می‌شود، حاصل شود، مبادی افعال ارادی قصدی در ما [انسان‌ها] هستند».^۵ علامه طباطبایی در این زمینه بعد از مقدماتی می‌فرماید: «...مبادی فعل ارادی در ما، علم و شوق و اراده و قوه عامله محرکه است و این مطلب را ما می‌توانیم در وجود خود، در مورد افعال ارادی بیابیم...».^۶ درباره این تبیین از فعل ارادی انسان، چند نکته گفتنی وجود دارد:

نکاتی درباره علم

آیا علم مذکور در مبادی افعال، شامل علوم حضوری نیز می‌شود؟ در پاسخ به این پرسش، به نکته‌ای که در تعلیقه نه‌ایة الحکمه آمده است اشاره می‌کنیم: «ظاهر این تبیین با توجه به تصور و تصدیق مذکور، اختصاص مبدئیت علم، به علم حصولی است؛ اما به نظر می‌رسد و جهی برای تخصیص وجود ندارد؛ چرا که آنچه برای فعل اختیاری لازم است، علم است؛ چه حضوری و چه حصولی».^۷ آیا لازم است علم فاعل مطابق با واقع باشد؛ یعنی وی فایده‌ای واقعی را درک کند؟ برای پاسخ به این پرسش باید گفت منظور از تصدیق به مفید بودن این نیست که فاعل ارادی علمی مطابق با واقع می‌یابد، بلکه مقصود مفید بودن در نظر فاعل است. حال اگر واقعاً در جهت تکامل حقیقی او باشد، فایده‌ای حقیقی است؛ در غیر این صورت فایده‌ای پنداری و خیالی است و در هر دو صورت شوق به فعل را در پی دارد.

نکاتی درباره شوق

تفاوت ماهیت علم و شوق در چیست؟ نکته‌ای که پاسخ را روشن می‌سازد این است که شوق و رضایت و محبت و امثال این موارد اگرچه لازمه علم هستند، ولی کیفیتی غیر از علم می‌باشند. هر دو تحت مقوله کیف واقع می‌شوند؛ اما حیثیت علم فقط کشف است و حیثیت این امور چیزی است که ملازم با انجذاب (جذب شدن) به سوی مطلوب است.^۸

پیش از این بیان شد که انسان دارای گرایش‌های فطری است. حال این پرسش مطرح می‌شود که شوق و گرایشی که پس از علم حاصل می‌شود، چه ارتباطی با این گرایش‌های فطری دارد؟

در پاسخ باید گفت شوقی که بعد از علم پدید می‌آید، تعیین یافته امیال و گرایش‌هایی است که در نفس انسان به صورت ذاتی وجود دارد. نفس آدمی با وجود اینکه موجود بسیطی است، مراتبی دارد که در طول هم‌اند. نازل‌ترین مرتبه روح و نفس انسان، مرتبه‌ای است که با بدن ارتباط مستقیم دارد و به آن مرتبه نباتی می‌گویند. مرتبه بالاتر، مرتبه حیوانی روح است که ادراک حسی و حرکات ارادی از آثار این مرتبه است. مرتبه سوم که بالاترین مرتبه روح است، مرتبه انسانی آن می‌باشد. هر کدام از این مراتب، قوایی در عرض هم دارند؛ برای مثال، مرتبه نباتی دارای قوای جاذبه، دفعه، غاذیه، نامیه، ... است. هر کدام از شئون نفس - چه شئونی که در طول هم، و چه شئونی که در عرض هم واقع شده‌اند - خواسته‌ها و امیالی دارند. در اصطلاح، خواسته‌ها و امیال مرتبه انسانی را امیال فطری انسان گویند. این امیال و گرایش‌های مختلف تا قبل از توجه خاص نفس به آنها، به صورت نامتعیین و سرگردان می‌باشند. از آنجا که غالباً نفس نمی‌تواند در یک لحظه به ارضای همه امیال خویش در همه مراتب و شئون بپردازد، به ناچار باید یکی از آنها را برگزیند. توجه نفس به هر یک از این مراتب

و شئون که جلب شد - حال چه به وسیله عوامل خارجی و چه بر اثر توجه خود نفس - و ارضای آن را کمالی برای خود دانست، آن گرایش ذاتی و نامتعیین، در این ظرف خاص تعین پیدا می‌کند و مشخص می‌شود که چه چیز را می‌خواهد. این شوق متعین، شوقی است که در پی علم می‌آید. پس گرایش‌ها و امیال ذاتی نفس، جهت‌دهنده نفس هستند؛ اما تعین هر یک، بستگی به توجه نفس به مرتبه و شأن آن دارد.

نکاتی درباره اراده

از دیرباز این پرسش درباره اراده مطرح بوده است که اگر اراده منشأ اختیاری بودن فعل است، پس منشأ اراده چیست؟ اگر اراده‌ای دیگر است که تسلسل لازم می‌آید و اگر اراده نیست، پس غیراختیاری است؛ آنگاه چگونه چیزی که اختیاری نیست، منشأ اختیاری بودن فعل است؟

برای یافتن پاسخ، باید به ماهیت اراده توجه کنیم. بسیاری از فیلسوفان، اراده را از مقوله کیف نفسانی می‌دانند؛ اما برخی دیگر چون علامه مصباح یزدی حفظه‌الله، اراده را فعل نفس می‌دانند که فاعلیت نفس نسبت به آن از قبیل فاعل بالتجلی است. فاعل بالتجلی فاعلی است که پیش از ایجاد فعل، علم تفصیلی به فعل خود دارد؛ علمی که عین علم اجمالی (اجمال اینجا یعنی وحدت و بساطت) او به ذات خویش می‌باشد.

ایشان در این باره چنین می‌فرمایند:

اراده، فعل نفس است و فاعلیت نفس نسبت به اراده، فاعلیت بالتجلی است. پس خود اراده اختیاری است؛ یعنی مسبوق به اراده دیگری نیست. شاید با این بیان مشکل عظیمی که در باب اراده وجود دارد [حل شود] که می‌گویند: «اگر اراده مسبوق به اراده‌ای باشد، تسلسل لازم می‌آید و اگر نباشد، پس اختیاری

نیست؛ چون فعل اختیاری چیزی است که مسوق به اراده باشد. آن وقت این اشکال پیش می‌آید که اراده خودش غیراختیاری است و چیزی که غیراختیاری است، چطور منشأ اختیاری بودن متعلقش می‌شود؟ این معمای غامضی است در فلسفه و ما فکر می‌کنیم که به این صورت می‌شود جواب داد که اراده، اختیاری است، ولی ارادی نیست. یعنی اراده مسوق به اراده دیگری نیست؛ اما اختیاری است، چون نفس نسبت به ایجاد اراده، فاعلیت بالتجلی دارد. بنابراین، معنای اختیار اوسع از اراده می‌شود...^۹

از آنجا که حیوانات نیز دارای اراده هستند، این پرسش مطرح می‌شود که تفاوت اراده انسان با اراده حیوان در چیست؟ تفاوت این دو اراده را باید در علم و ادراکی جست‌وجو کرد که سرچشمه آن است. این علم می‌تواند آگاهانه یا ناآگاهانه باشد. آنچه بین اراده انسان و حیوان تفاوت می‌گذارد، آگاهانه بودن منشأ اراده انسان و ناآگاهانه بودن منشأ اراده حیوان است. اراده حیوان ناشی از ادراکات غریزی اوست که اکتسابی نیست، بلکه تحت شرایط خاصی خودبه‌خود ایجاد می‌شود و در شرایط خاص دیگری از بین می‌رود. از نشانه‌های ناآگاهانه بودن منشأ اراده در حیوانات این است که پس از بلوغ ادراکات غریزی، تحوّل در رفتار و زندگی آنها پدید نمی‌آید؛ اما انسان می‌تواند در پرتو حرکت تکاملی و اکتسابی خویش، به سطحی بی‌نظیر از آگاهی‌ها و توانایی‌های مادی و معنوی برسد.

علت غائی

با تبیینی که از افعال اختیاری انسان ارائه شد، روشن می‌شود که برای اراده کردن فعل اختیاری از جانب انسان، تنها ذات فاعل کافی نیست، بلکه احتیاج به علم و شناخت از فعل و نتیجه آن نیز می‌باشد. البته وجود فاعل و علم او نیز برای اراده کافی نیست، بلکه علم، شوق وی را برای انجام کار برمی‌انگیزد و اراده، متوقف

بر این شوق است. پس اراده فعل، و در نتیجه خود فعل یک نحوه معلولیت نسبت به علم و محبت دارد. بنابراین، علم و محبت به هدف را در اصطلاح علت غایی می‌نامند و چون نتیجه فعل، اصالتاً مطلوب و محبوب فاعل است، آن را غایت می‌نامند.

بسیاری از فیلسوفان، علم به نتیجه کار و مفید بودنش را علت غایی می‌دانند. شهید مطهری رضوان الله علیه در شرح منظومه، در این زمینه می‌فرماید:

... ما اگر انسان را در افعالی که از او اختیارات صادر می‌شود در نظر بگیریم، می‌بینم که انسان مادامی که غایتی را تصور نکند، یعنی وجود ذهنی غایتی برایش حاصل نشود، اراده کاری برایش پیدا نمی‌شود و همین که غایت و فایده کار در ذهنش منقش شد، آن وقت است که میل و اراده‌اش منبعث می‌گردد و فعل از وی صادر می‌شود. پس انسان البته فاعل است، ولی به شرط اینکه تصور ذهنی غایت برایش پیدا شود و اگر این تصور برایش پیدا نشود، انسان فاعل نیست. پس تصور ذهنی غایت است که انسان را فاعل می‌کند و اوست که علت فاعلیت انسان است. پس درست است که بگوییم: وجود ذهنی غایت، علت فاعلی است...^{۱۰}

اما علامه مصباح یزدی حفظه الله تنها شوق و محبت را علت غایی می‌دانند. ایشان می‌فرمایند: «به نظر می‌رسد که این تعبیرها، خالی از مساحه نیست و بهتر این است که محبت به معنای عام را که در مواردی به صورت رضایت و شوق ظاهر می‌شود، علت غایی بنامیم؛ زیرا محبت به خیر و کمال است که فاعل مختار را به سوی انجام کار سوق می‌دهد و علم، در واقع شرط تحقق آن می‌باشد، نه علت ایجادکننده آن...»^{۱۱}

با توجه به تبیین علامه مصباح یزدی حفظه الله می‌توان گفت برای انجام فعل اختیاری انسان، دو علت شناسایی شد: الف) فاعل (نفس انسانی)؛ ب) محبت و شوق به هدف.^{۱۲}

با توجه به نتیجه مهمی که حاصل شد - یعنی علیت داشتن شوق و محبت در فعل ارادی انسان - می‌توان فروعاتی را تفریع کرد که به منزله مبانی، در تربیت دینی کاربرد دارد:

فرع اول: آنچه که محبوب محوری دل (نفس) قرار می‌گیرد، جهت دهنده تلاش‌های انسان است.

غالباً تحقق هدف و غایتی که به صورت اصیل مورد اشتیاق است (هدف نهایی)، مستلزم تحقق اراده‌ها و فعل‌های مقدماتی فراوانی است که چه بسا سال‌ها به طول انجامد. البته هر کدام به تبع هدف اصیل مورد اشتیاق قرار می‌گیرد.^{۱۳} برای مثال، کسی که به متخصص شدن در یک رشته علمی اشتیاق شدید دارد، سال‌ها باید تلاش کند و مقدمات آنرا فراهم سازد. این مقدمات، به تبع اشتیاق به عالم شدن مورد شوق و حبّ او قرار می‌گیرد. بنابراین، محبت و شوق به هدف نهایی، جهت‌دهنده به اشتیاق‌ها و در نتیجه، اراده‌ها و افعال اوست. می‌توان هدف نهایی را «محور دل» نامید؛ زیرا به موجب آن، دوست می‌دارد یا دشمن می‌دارد و یا بی‌اعتنایی می‌کند. شاید بدین دلیل که در سخنان ائمه معصوم‌علیهم‌السلام محبت، همان دین و دین، همان محبت معرفی شده است؛^{۱۴} زیرا حبّ به هدفی، راه و رسم زندگی را مشخص می‌کند و راه و رسم زندگی هر کس، تابع هدف مورد حبّ اوست.

همچنین در آیه ۴۳ سوره فرقان به کسانی اشاره می‌کند که هوای نفس خود را اله خویش قرار دادند: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا». شاید این آیه به این نکته اشاره داشته باشد که ایشان هدف اصیل خویش را ارضای امیال و گرایش‌های حیوانی قرار داده‌اند؛ بنابراین، تمام جهت‌گیری‌هایشان به این سمت است. این اشتیاق به ارضای این امیال است که به آنان می‌گوید چه بکنید و چه نکنید؛ چه چیز را واجب بدانید و چه چیز را حرام، و عبادت، چیزی

جز این نیست. علامه طباطبایی رحمه الله در ذیل تفسیر آیه شریفه می‌فرمایند: «...مراد از "معبود گرفتن هوای نفس" اطاعت و پیروی کردن آن است؛ بدون اینکه خدا را رعایت کند و خدای تعالی در کلام خود مکرراً پیروی هوی را مذمت کرده و اطاعت از هر چیزی را عبادت آن چیز خوانده و فرموده: أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي...»^{۱۵}.^{۱۶}

پس می‌توان گفت انسان چیزی را عبادت می‌کند که محور دل او قرار گرفته باشد.

فرع دوم: در تزامن امیال، فعلی اراده خواهد شد که علم به آن، شوق شدیدتری در پی داشته باشد.

توضیح

پیش از این بیان شد که نفس انسان دارای مراتب و شئونی است که هر کدام خواستهایی دارند که در مقام ارضا، متزاحم واقع می‌شوند و ما ناچاریم از بین خواسته های خودمان یکی را برگزینیم. البته برای انتخاب، نیاز به معیار است چه بسا کسی آگاهانه معیاری برای خویش انتخاب کند؛ اما با توجه به فرع قبل، می‌توان گفت هر چیزی یا کسی که بتواند محور دل قرار گیرد، خواه‌ناخواه معیاری برای انتخاب می‌شود. بنابراین، ممکن است انسان از مفید بودن فعلی از جهتی، علم پیدا کند، ولی آن را اراده نکند؛ زیرا قبلاً شوقی متضاداً با شوق ناشی از علم اخیر و شدیدتر از آن در نفس وی تحقق یافته، و این شوق اخیر نتوانسته است بر آن غلبه کند؛ از این‌روی، علم اخیر منجر به عمل نمی‌شود. علامه مصباح یزدی حفظه الله می‌فرماید:

... کار دل پس از کار ذهن و تحصیل علم، شروع می‌شود که تصمیم بگیرد به این معلوم ملتزم گردد؛ اما انسان هنگامی می‌تواند چنین تصمیمی بگیرد که دلش در اختیار او باشد؛ چرا که بعضی از انسان‌ها قبل از اینکه علم پیدا کنند، دل‌شان در

جای دیگر گرو رفته است و این سخنی است مورد تأیید خدای متعال که می گوید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ؛ [حقیقتاً در این آیات تذکری برای کسانی است که دل دارند]... (ق: ۳۷)»^{۱۷}.

فرع سوم: فاعل علمی مشتاق، برای یادگیری علمی انگیزه دارد که او را در رسیدن به هدف اصیل یاری دهند.

از آنجا که برای تحقق هدف اصیل غالباً مقدمات زیادی لازم است، پس از تعلق اشتیاق شدید به هدف اصیل، ذهن به یافتن مقدمات لازم مشغول می‌شود؛ بنابراین، علمی برای او اهمیت می‌یابد که یا خود مقدمه هدف اصیل باشند و یا مشخص‌کننده مقدمات باشند. برای نمونه، شخصی که اشتیاق به ثروت مند شدن، دل و جان او را به خود مشغول کرده است، در پی راههایی است که او را به محبوبش برساند؛ از این روی، شوق به معارف دیگر مثل خداشناسی در او بسیار ضعیف است.

فرع چهارم: برای تغییر جهت در افعال فاعل علمی مشتاق، باید شوق و محبتی افزون‌تر و شدیدتر از شوق موجود در او ایجاد شود.

فرع پنجم: انسان برای رسیدن به بالاترین کمالاتی که استعداد آن را دارد، ضروری است شوق به کامل‌ترین غایت ممکن که استعداد آن در وجود اوست، (محبت خداوند متعال) در او ایجاد شود.

اهداف تربیت دینی

امیرالمومنین علیه‌السلام در خطبه متقین باورها و التزامات عملی را در وجود متقین برمی‌شمارند که می‌توان آنها را به مثابه یک آرمان برای تربیت دینی دانست. با توجه به خطبه مذکور، می‌توان اهدافی را در دو جهت اشاره شده در تعریف تربیت دینی، به صورت زیر ذکر کرد:

در مقام باور

۱. ثبات اعتقادی و ایمانی در بلا و رفاه؛ ۲. اشتیاق به لقای خدا؛ ۳. ناامیدی از غیرخدا؛ ۴. ایمان به بهشت و دوزخ؛ ۵. بی‌اعتنایی به دنیا؛ ۶. پرهیز از عجب؛ ۷. حریص بر طلب علم؛ ۸. نشاط در دین‌داری؛ ۹. پرهیز از تکبر.

در مقام عمل

۱. منطق صواب داشتن؛ ۲. میانه‌رو در پوشیدن لباس؛ ۳. تواضع در مشی؛ ۴. چشم‌پوشی از حرام؛ ۵. استماع علم نافع؛ ۶. اقامه نماز همراه با شب‌زنده‌داری؛ ۷. تلاوت قرآن همراه با تدبیر و تأثر؛ ۸. عفو کردن؛ ۹. ادب در گفتار؛ ۱۰. عدم آزار همسایه؛ ۱۱. خدمت به خلق... .

اما با توجه به گرایش‌ها و امیال فطری انسان از یک طرف، و مبانی تبیین‌شده در بخش اول از طرف دیگر، باید به دنبال هدفی بود که همه این اهداف نسبت به آن جنبه‌مقدمی داشته باشند تا با آمدن آن، همه این امور حاصل شود. با توجه به حکیم بودن خداوند، هیچ میل و گرایش بیهوده‌ای در فطرت انسان نهاده نشده است. این گرایش‌ها اولاً نشان‌دهنده استعدادی در درون انسان هستند و ثانیاً، امری که وسیله‌ارضا و به فعلیت رساندن آنها باشد، ضرورتاً در بیرون از وجود او قرار دارد. از جمله گرایش‌های فطری انسان این است که از محدودیت‌گریزان، و به تعبیر دیگر، نامحدودطلب است. این گرایش نشان‌دهنده این است که اولاً چنین استعدادی در او وجود دارد که به فعلیت‌هایی نامحدود برسد و ثانیاً، وسیله‌ارضا و به فعلیت رساندن آن برای او وجود دارد و تا زمانی که به آن مقصد نرسد، آرام نخواهد گرفت. بنابراین، اگر بتوان مصداق آن وسیله را به او نشان داد تا توجه نفس او به آن جلب شود و به آن شوق پیدا کند، حرکت تکاملی او شروع خواهد شد. با توجه به پنج فرع مطرح‌شده در بخش اول،

می‌توان گفت آنچه می‌تواند انسان را به سمت همه این اهداف متعالی سوق دهد و جهت تلاش‌های علمی و عملی انسان را به این سمت بچرخاند، «شوق و محبت شدید» به کامل‌ترین و متعالی‌ترین و نامحدودترین موجود، یعنی خداوند تبارک و تعالی است؛ شوق و محبتی که محور دل شود و جهت آن را چنان کند که دوست بدارد هر چه را که در جهت اوست و رنگ و بوی او می‌دهد و دشمن بدارد هر چه را که در تضاد با اوست، و بی‌اعتنا باشد به آنچه که بی‌اعتنا به اوست. اگر غیر از این، محور دل شود، یقیناً به کمال نخواهد رسید.

بنابراین، هدف اصیل در تربیت دینی، رسیدن به چنین شوق و عشق متعالی است و سایر اهداف، مقدمی و تبعی هستند که در پرتو این هدف اصیل به وجود خواهند آمد. برای مثال، کسی که شیفته حضرت حق است، هر آنچه را به او می‌رسد، چون از جانب اوست دوست می‌دارد؛ پس حالتش در سختی و رفاه تغییر نخواهد کرد و یا کسی که این عشق در دل اوست، مشتاق قرب و لقا او نیز خواهد بود و ...

راهکارها

شرط تحقق شوق و حب، علم و شناخت است؛ پس باید به دنبال علومی بود که زمینه پیدایش چنین شوق و حبی را فراهم می‌کنند. از آنجا که بیشتر گرایش‌های مزاحم در نفوس رسوخ، و کار تربیت دینی را مشکل می‌کنند، باید به دنبال دو دسته شناخت و معرفت بود: ۱. شناخت و معارفی که شوق به حضرت حق را تقویت می‌کند؛ ۲. شناخت و معارفی که گرایش‌های مزاحم را تضعیف می‌کند.

در ادامه، برای هر دسته یک راهکار ارائه می‌شود:

راهکار اول: راهی برای تقویت شوق و محبت به خداوند تعالی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خدای متعال به همراز خود موسی بن عمران وحی کرد.. ای موسی! دوست بدار مرا و محبوب شمار مرا در نظر بندگانم. موسی عرضه داشت: این روشن است که تو را دوست می‌دارم، ولی از چه راهی محبت و دوستی تو را در دل مردم قرار دهم؟ فرمود: آنان را با الطاف و نعمت‌های من متوجه نما و امتحان و آزمایش‌های مرا تذکر بده؛ چون آنها بیاد ندارند و یا نمی‌شناسند از من مگر انواع نعمت و خیرات و نیکی‌ها را.^{۱۸}

در این روایت، به واقعیتی اشاره شده است که می‌تواند الهام‌بخش ما برای این راه‌کار باشد؛ معمولاً یادآوری الطاف الهی موجب تقویت محبت خداوند در دل انسان می‌شود؛ اما باید توجه داشت که این الطاف از جانب چه کسی و برای چه کسی است (الطاف من برای بندگانم). یعنی ذکر این نعمت‌ها باید توأم با ذکر عظمت الهی باشد. مهربانی و رحمت الهی را کسی خوب درک می‌کند که عظمت و قدرت خداوند را خوب درک کرده باشد. صرف ذکر نعمت برای انسانی که خود را طلبکار خداوند می‌داند و نزول رحمت الهی را وظیفه‌ای اجتناب‌ناپذیر برای او تلقی می‌کند و برای انجام اعمال عبادی بر خداوند منت می‌گذارد، سود چندانی نخواهد داشت. در درجه اول، مربی باید از یک طرف، عظمت و قدرت خداوند تبارک و تعالی را به بهترین شکل ترسیم کند و از طرف دیگر، ضعف و عجز و وابستگی بنده را در مقابل حضرتش به او بفهاند؛ به او یادآور شود که همه هستی او وابسته به اوست و اگر لحظه‌ای توجه‌اش را از انسان و هر موجود دیگر بردارد، نابود خواهد شد؛ اگر تصمیم بگیرد که نفس او را متوقف کند، هیچ‌کس نمی‌تواند مانع او بشود و ضعف او را لحظه‌ای که عزرائیل را بر روی سینه او بنشانند، به او نشان خواهد داد. مگر نه این است که حقیقت معلول چیزی جز وابستگی و عین ربط به علت نیست. او هر اراده‌ای

کند، کسی نمی‌تواند مانع او شود و یا اعتراض و شکایتی را علیه او مطرح کند. بر فرض هم بخواهد شکایت کند، شکایت خویش را پیش چه کسی می‌تواند ببرد که به حال او فایده‌ای داشته باشد؟ کدام دادگاه و کدام قاضی توانایی رسیدگی به این شکایت را دارد؛ «لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُّونَ»؛ (انبیاء: ۲۳) از آنچه او انجام می‌دهد سؤال نمی‌شود و آنها مورد سؤال واقع می‌شوند». علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید:

خدای سبحان که ملک و مالک همه عالم و تمام عالم، رعیت و مملوک او است، هر چه بخواهد می‌کند و می‌تواند بکند و هر حکمی که بخواهد، می‌تواند براند. غیر او را نمی‌رسد که چنین باشد. او می‌تواند غیر خود را در آنچه می‌کنند بازخواست کند؛ ولی غیر او را نمی‌رسد که او را در آنچه می‌کند بازخواست نمایند... از جمله لطیف‌ترین آیاتی که دلالت بر این معنا (که برای آیه کردیم) دارد، حکایت کلامی است که قرآن کریم از عیسی بن مریم نموده که گفته است: «إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (مائده: ۱۱۸)؛ زیرا در این کلام عذاب بندگان را توجیه می‌کند به اینکه مملوک تو هستی و مملوک نمی‌تواند در کار مالک خود ایراد کند.^{۱۹}

بعد از بیان این قدرت مطلقه و عظمت بی‌پایان، وقتی با استفاده از آیات و روایات و دلایل تجربی از رحمت و الطاف او گفته شود، محبت و ارادت بنده را به حضرت حق برمی‌انگیزد و شوق او به خداوند تقویت می‌شود. بعد از درک این عظمت است که مهربانی و رحمت خداوند درک می‌شود؛ برای نمونه، اینکه او با همه این اوصاف به بندگان ظلم نمی‌کند؛ با همه معاصی ایشان، روزی را به آنها می‌رساند؛ دوستدار بازگشت و توبه ایشان است و...

شاید بدین دلیل باشد که امام صادق علیه السلام در حدیث معروف به حدیث عنوان بصری می‌فرماید: «اگر خواستار علمی، نخست در جان خود حقیقت بندگی را جستجو کن...»^{۲۰}.

راهکار دوم: راهی برای تضعیف حب دنیا

«قَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ مِفْتَاحُ كُلِّ سَيِّئَةٍ وَ سَبَبُ إِحْبَاطِ كُلِّ حَسَنَةٍ؛^{۲۱} نَبِيٌّ مَكْرَمٌ اسْلَامَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: دوستی دنیا سر رشته تمام گناهان و کلید تمام بدی‌ها و سبب تباہ شدن هر خوبی است.»

با توجه به مبانی ترسیم شده شاید حکمت این سخن روشن شود که چرا حب دنیا با انسان چنین می‌کند. وقتی دل مشغول به دنیا شد و هدف نهایی او رسیدن به مطامع دنیوی شد، این مطامع هستند که به او می‌گویند چه باید انجام دهی و چه نباید انجام دهی و فقط برای انجام این دستورها انگیزه دارد؛ بنابراین، در مقام تراحم با دستورها الهی، اشتیاق‌های دنیوی او غلبه پیدا کرده و با دستورها خداوند مخالفت می‌کند. این طریق استفاده از دنیا فرق می‌کند با کسی که هدفش قرب به خداست و از دنیا به اندازه‌ای که برای رسیدن به آن هدف متعالی نیاز دارد، استفاده می‌کند.

برای تضعیف چنین حب ویرانگری از دو اهرم می‌توان استفاده کرد؛ یکی میل فطری نامحدود طلبی انسان و دیگری ترسیم محدودیت‌های بسیار زیاد دنیا که به هیچ‌گاه با فطرت انسان سازگار نیست.

مرئی باید در درجه اول و قبل از هر چیز دیگر، محدودیت‌های دنیا را ترسیم کند و توضیح دهد که محدودیت‌های دنیا رفع شدنی نیست؛ زیرا برخی می‌پندارند آنچه دنیا را محدود کرده، دستورهای تشریحی دینی است و با برداشته شدن این دستورها، انسان به هر چه که می‌خواهد می‌تواند برسد.

این رسالت مرئی دینی است که به بهترین شکل نشان دهد که چنین محدودیتی ناشی از ذات و تکوین دنیاست و با برداشته شدن آموزه‌های تشریحی، مشکل ارضای نامحدودطلبی انسان حل نخواهد شد. تکوین دنیا به او اجازه نخواهد داد که هر چه بدان میل پیدا کند، انجام دهد. اینکه انسان در دنیا ظرفیت محدودی برای غذا خوردن دارد و نمی‌تواند از یک حدی بیشتر غذا بخورد - به طوری که اگر از حد بگذرد، نه تنها برای او لذت‌بخش نیست، بلکه گاه حیات او را به خطر می‌اندازد - چه ربطی به تشریحات دارد؟ بر فرض تمام دستورهای تشریحی برداشته شود، آیا می‌توان حس نامحدودطلبی انسان را از جهت غذا ارضا کرد؟ جنبه‌های دیگر نیز مانند همین است؛ اگر دستورهای دینی برداشته شود، آیا اشتهاها نامحدود دیگر انسان امکان ارضا دارد؟ آیا محدودیت‌هایی که از جانب خود جوامع بشری اعمال می‌شود، چنین اجازه‌ای به انسان می‌دهد؟ برای اطمینان می‌توان به زندگی کسانی که در قید دستورهای تشریحی نبوده‌اند، دقت کرد که آیا آرام گرفته و ارضا شده‌اند یا اینکه سرخوردگی و ناامیدی حاصل تلاش‌های آنان است؟ بسیاری از انسان‌ها به این محدودیت‌ها خو گرفته‌اند و هیچ‌گاه تصور یک زندگی، بدون چنین حدودی برایشان قابل تصور نیست؛ در حالی که این حیات، حیات اصیل انسان نیست. اگر مرئی دینی موفق شود محدودیت‌های دنیا را به زیبایی ترسیم کند، برای تضعیف حب انسان به دنیا بسیار مؤثر خواهد بود و می‌تواند زندان بودن حیات دنیا را به او بفهماند؛ زیرا انسان به صورت فطری از محدودیت بیزار و گریزان است. بعد از ترسیم حدود دنیا، ممکن است انسان حالت سرخوردگی و ناامیدی پیدا کند. در اینجا باید به او متذکر شد که ما برای حیات دنیوی خلق نشده‌ایم تا دنیا ما را ارضا کند و به ما آرامش دهد، بلکه برای حیاتی پاک، نامحدود، بدون غم و... خلق شده‌ایم و هدف ما آنجاست و اینجا مسافریم و مانند بسیاری دیگر باید برویم. این معانی را با

استفاده از آیات و روایات فراوانی که حیات اخروی و حیات در بهشت را توصیف کرده است، می‌توان منتقل کرد؛ به طوری که اشتیاق به حیات در بهشت و در مقام قرب الهی، جایگزین آن حبّ ویران‌گر شود. امیرالمومنین علی علیه‌السلام در توصیف متقین می‌فرماید:

«وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَعِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ»^{۲۲} و اگر نبود اجلی که خداوند برایشان مشخص کرده، جان‌هایشان یک چشم به هم زدن در کالبد نمی‌ماند، از شوق رسیدن به پاداش [آن جهان] و از بیم [ماندن و گناه کردن در این جهان و] گرفتار عقاب شدن».

نتیجه‌گیری

نتیجه اینکه با توجه به مبادی افعال ارادی انسان، آنچه در افعال ارادی انسان علیت دارد یکی نفس انسان و دیگری شوق و محبت به هدف است؛ پس برای تربیت باید بر گرایش‌ها و امیال به‌طور ویژه تأکید کرد. آنچه به زندگی انسان جهت می‌دهد، چیزی است که دل او را مشغول کرده است. برای تربیت باید علایق مختلف را شناسایی و آنها را دسته‌بندی کرد و درباره آنها که نقش سازنده در تکامل حیات انسانی دارند، مطالعه کرد. از آنجا که معرفت و علم، شرط پدید آمدن شوق هستند، باید معارفی که زمینه چنین شوق‌هایی را در نفس به وجود می‌آورند، تولید و تنظیم کرد. از طرف دیگر، باید اشتیاق‌ها و محبت‌هایی را که نقش ویرانگری در وجود آدمی دارند نیز شناسایی کرد و معارفی را که مولد شوق‌های متضاد آنها هستند، تنظیم و تولید کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مرتضی مطهری، مسئله شناخت، ص ۳۳.
۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲ ص ۳۲.
۳. عبد الواحد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۲.
۴. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۸۶۷.
۵. صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۶، ص ۳۵۶.
۶. سیدمحمدحسین طباطبائی، نهاییه الحکمة، ص ۱۲۲.
۷. محمدتقی مصباح، تعلیقه علی نهاییه الحکمة، ص ۱۷۱.
۸. همان.
۹. همو، دروس فلسفه اخلاق، ص ۱۲۸.
۱۰. مرتضی مطهری، شرح منظومه، ص ۲۴۸.
۱۱. محمدتقی مصباح، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۱۰۸.
۱۲. در فرق شوق و محبت گفته شده شوق به کمال مفقود تعلق می‌گیرد ولی حب، هم به کمال موجود هم به کمال مفقود تعلق می‌گیرد (نهاییه الحکمة، تصحیح و تعلیق استاد غلامرضا فیاضی، ج ۲، ص ۱۱۵۳، پاورقی ۱۳).
۱۳. این شوق نه تنها به مقدمات بلکه به هر چیزی که رنگ و بوئی از محور دل را داشته باشد، سرایت کرده و توجه نفس را به خود جلب می‌کند. نقل شده که جوانی بیمار شد و از بوعلی خواستند که او را معالجه کند. وقتی بوعلی به بالین او آمد متوجه بیماری او شد و درخواست کرد که شخصی را که به محله‌ها و کوچه‌ها و منازل شهر آگاهی دارد، نزد او آورند. وقتی شخص مورد نظر آمد، نبض جوان بیمار را دردست گرفت و از او خواست که نام محله‌های شهر را بگوید. با شنیدن نام یکی از محله‌ها نبض بیمار شدت یافت، از آن شخص خواست که نام کوچه‌های این محله را بگوید، و این بار نیز با شنیدن نام یکی از کوچه‌ها نبض بیمار شدت یافت. از آن شخص خواست که نام منازل داخل این کوچه را بگوید، با شنیدن نام یکی از

آن منازل نبض جوان بیمار شدتی بیش از موارد قبل یافت. بوعلی گفت: این جوان شیفته و عاشق دختر این خانه شده است؛ اگر با او ازدواج کند بیماریش بهبود می‌یابد. از این جهت می‌توان گفت کسانی که شوق خداوند و قرب او در دلشان بیفتد، هر کس که رنگ و بوی بیشتری از خداوند داشته باشد، بیشتر مورد محبت و دوستی او قرار می‌گیرد. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: دوستان تو سه گروه و دشمنانت نیز سه گروه هستند؛ دوستانت عبارتند از: دوست و دوست دوست و دشمن دشمنت و اما دشمنانت: دشمن دشمن دوست و دوست دشمنت. (شیخ حسن دیلمی، *إرشاد القلوب إلى الصواب*، ج ۱، ص ۱۹۴).

۱۴. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۶۶، ص ۲۳۸.

۱۵ (یس: ۶۰ و ۶۱).

۱۶. موسوی همدانی سیدمحمدباقر، *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۵، ص ۳۰۸.

۱۷. محمدتقی مصباح، *اخلاق در قرآن*، ج ۱، ص ۱۷۲.

۱۸. محدث عاملی، *الجواهر السنیه - کلیات حدیث قدسی*، ص ۱۳۹.

۱۹. موسوی همدانی سیدمحمدباقر، *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۴، ص ۳۷۹.

۲۰. عزیزالله عطاردی، *ترجمه مشکاة الانوار*، ص ۳۰۷.

۲۱. شیخ حسن دیلمی، *إرشاد القلوب إلى الصواب*، ج ۱، ص ۲۱.

۲۲. *نهج البلاغه*، خطبه ۱۹۳ و من خطبه له علیه السلام یصف فیها المتقین...، ص ۳۰۳.



منابع

- نهج البلاغه، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد، *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ش.
- دیلمی، شیخ حسن، *إرشاد القلوب إلى الصواب*، قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
- صدرالمتألهین، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ سوم، ۱۹۸۱ م.
- طباطبائی، سید محمد حسین، *نهاية الحکمة*، قم، موسسه النشر الاسلامی، چ دوازدهم، ۱۴۱۶ق.
- عاملی، زین العابدین کاظمی خلخالی، *الجواهر السنیة- کلیات حدیث قدسی*، (نرم افزار گنجینه روایات نور).
- عطاردی، عزیز الله، *ترجمه مشکاة الانوار*، تهران، عطارد، ۱۳۷۴ش.
- طباطبائی، سید محمد حسین، *نهاية الحکمة*، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، چ سوم، ۱۳۸۵ش.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، چ دوم، ۱۴۰۳ق.
- مصباح، محمد تقی، *تعلیقة علی نهاية الحکمة*، قم، موسسه در راه حق، ۱۴۰۵ق.
- _____، *دروس فلسفه اخلاق*، تهران، اطلاعات، چ دوم، ۱۳۷۰ش.
- _____، *آموزش فلسفه*، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ش، چاپ هشتم، ۲جلد.
- _____، *اخلاق در قرآن*، تحقیق و نگارش محمد حسین اسکندری، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۶ش، چاپ اول، سه جلد.
- مطهری مرتضی، *مسئله شناخت*، تهران، صدرا، چ ششم، ۱۳۷۱ش.
- _____، *شرح منظومه*، تهران، صدرا، چ چهارم، ۱۳۷۶ش.
- موسوی همدانی، سید محمدباقر، *ترجمه تفسیر المیزان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چ پنجم، ۱۳۷۴ش.
- مولوی، *مثنوی معنوی* (نرم افزار نور).



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی